

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که عناصر اصلی حقیقت اسلام چیست؟ از آنجا که فقها به منکر وجوب حج، عنوان کافر دادند، گفتیم لازم است بحث کنیم ملاک کفر و ملاک اسلام چیست؟ تا برسیم به اینکه آیا منکر ضروری، خودش یکی از اسباب کفر است یا خیر؟ بیان شد که؛ به نظر ما بین اسلام و کفر تقابل، تقابل متضادین است نه تقابل عدم و ملکه (برخلاف مشهور فقها و مرحوم والد ما که قائل به عدم و ملکه هستند). در ادامه به بررسی دو مطلب دیگر باید بپردازیم؛

(1) آیا اعتقاد به معاد داخل در حقیقت اسلام است یا خیر؟

(2) آیا اعتقاد به امامت داخل در حقیقت اسلام است یا خیر؟ (که بحث دوم مهم‌تر از بحث اول است).

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) درباره دخالت اعتقاد به معاد

درباره مطلب نخست، محقق خویی (قدس سره) می‌فرماید به نظر ما، سه عنصر در حقیقت اسلام دخالت دارد؛ شهادت به توحید، شهادت به رسالت و اعتقاد به معاد. این عنصر سوم (یعنی اعتقاد به معاد)، چیزی است که در حقیقت اسلام دخالت دارد و فقها این را به صورت مهمل در اینجا رها کرده و این را مطرح نکردند که وجهی برای اهمالش نیست.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «و قد قرن الايمان به بالايمان بالله سبحانه في غير واحد من الموارد»؛ در پاره‌ای از آیات قرآن، ایمان به معاد با ایمان به خدای تبارک و تعالی مقرون به یکدیگر قرار داده شده است مانند آیه شریفه: «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»^[1] که یوم آخر را کنار «بالله» قرار داده، «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^[2] «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^[3]، در این آیات خدای تبارک و تعالی، ایمان به روز قیامت را کنار ایمان به خودش قرار داده است. پس معلوم می‌شود این هم در حقیقت اسلام دخالت دارد، این فرمایشی است که مرحوم خویی در کتاب الحج نیز ذکر کردند.^[4]

مرحوم امام نیز اگرچه دیدگاه نهایی‌شان این است که اعتقاد به معاد در حقیقت اسلام دخالت ندارد، ولی در بعضی از عبارات احتمال می‌دهند که اعتقاد به معاد ولو به نحو اجمال، در حقیقت اسلام دخالت داشته باشد. حال باید دید آیا در اسلام مجرد شهادت به توحید و شهادت به رسالت کافی است یا اینکه باید اعتقاد به معاد هم باشد؟

بررسی دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

پاسخ اول: کلام محقق خویی(قدس سره) در این بحث، با مطالبی که در جاهای دیگر فقه دارند، سازگاری ندارد. مرحوم خوئی در برخی دیگر از مباحث خود در کتاب‌های دیگر می‌فرماید آنچه در اجرای حکم اسلام بر یک نفر (شخصی که کافر بوده و می‌خواهد اسلام داشته باشد)، لازم است مسئله شهادتین است. ایشان در جلد چهارم موسوعه می‌فرماید: «أما الإسلام فيكفي في تحققه مجرد الاعتراف وإظهار الشهادتين باللسان وإن لم يعتقدهما قلباً، بأن أظهر خلاف ما أضمرة»^[15]؛ در اسلام فقط همین شهادتین کافی است، اگر بخواهیم حکم اسلام را (حکم اسلام یعنی دم او محترم و مالش محترم است، اگر پدر کسی از او مُرد، ارث می‌برد و توارث وجود دارد، نکاح با او صحیح است، وقتی مُرد در قبرستان مسلمین دفن شود) بر این شخص جاری کنیم، همین مقدار که کسی شهادتین را بگوید کافی است اگرچه بدانیم که قلباً هم معتقد نباشد.

اگر کسی در باطنش هم شک دارد و در ظاهر هم این شهادتین را بیان می‌کند، این هم محکوم به اسلام است. در مورد منافقین که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید منافقین در ادعای اسلامشان دروغ می‌گویند^[16]، ولی باز منافق به حسب ظاهر محکوم به اسلام است. این‌گونه نیست که اگر منافق مُرد، بگویند در قبرستان کفار باید دفن شود، بلکه او نیز باید در قبرستان مسلمین دفن شود (البته مراد منافق فقهی است نه منافق سیاسی).

خلاصه اشکال بر محقق خویی(قدس سره) آنکه؛ خود شما در جاهای دیگر از این کتاب فقهی‌تان، در اسلام تنها اظهار شهادتین را کافی دانستید و بالاتر هم فرمودید ولو قلباً هم معتقد نباشد، به حسب ظاهر احکام اسلام بر او بار می‌شود (البته اگر کسی به حسب ظاهر دیگر مخالفت با اسلام هم کند، او هم آیا همین حکم را دارد یا خیر؟ فقها یک بحثی دارند که در جای خود ذکر می‌کنند).

دیدگاه والد معظم(قدس سره) در مسأله

پاسخ دوم: مرحوم والد ما می‌فرماید: «إن صرف المقارنة بين الايمان به و الايمان بالله لا دلالة له على أن إنكاره سببٌ لتحقيق الكفر مستقلاً»؛ می‌فرماید جناب محقق خوئی! در اینجا یک مقارنه‌ای وجود دارد؛ «يؤمن بالله و اليوم الآخر»، اما چه دلیلی دارید بر اینکه مقارنه، دلالت بر این دارد که اگر کسی انکار کرد، موجب کفر است؟! در بعضی از آیات قرآن آمده: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^[17]، کنار ایمان به غیب و اقامه صلاة، اتفاق آمده، با این حال آیا می‌توان گفت اگر انکار صلاة موجب کفر است، پس اگر کسی صدقه و اتفاق را انکار کرد، آن هم موجب کفر است؟!^[18]

مثال دیگر آنکه؛ در سوره مائده آمده: «وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ»^[19] «مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ» یعنی همه واجبات و محرمات، حال اگر کسی برخی از اینها را انکار کرد، آیا موجب کفر است؟ فرمایش مرحوم والد ما این است که می‌فرماید شما فقیه بزرگوار (محقق خوئی(قدس سره)) می‌گوئید صرف اینکه در آیات قرآن، بین ایمان به آخرت و ایمان به خدا مقارنه شده، پس همان‌گونه که ایمان به خدا انکارش موجب کفر است، انکار ایمان به آخرت هم موجب کفر باشد. ایشان می‌فرماید مقارنت چنین نتیجه‌ای ندارد یعنی نتیجه‌اش این نیست که انکار ایمان به آخرت، سبب مستقلی برای کفر باشد.

همان‌گونه که آیات دیگری داریم که کنار ایمان به خدا، ایمان «بما أنزل إليه» آمده است حتی ایمان بما أنزل به انبیاء گذشته آمده: «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»^[10]، اگر کسی «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» را انکار کرد، آیا به این معناست که سبب کفر او شده است؟

پاسخ سوم: آیات متعددی داریم که ایمان به آخرت در آن هست و ایمان به خدا نیست! یعنی اگر اصل فرمایش مرحوم خوئی را بخواهیم قبول کنیم، در صورتی است که بگوئیم در همه موارد در قرآن اینطور آمده (که ایمان به خدا و ایمان به آخرت کنار هم

قرار گرفتند) که در این صورت، مجالی برای پذیرش این فرمایش محقق خویی(قدس سره) بود در حالی که می‌گوئیم در بسیاری از موارد، این دو کنار هم آمده است، اما جاهایی هست که «بالله» آمده باشد، اما «باليوم الآخر» نباشد یا بالعکس؛ جاهایی که «باليوم الآخر» باشد و «بالله» نباشد.

مثلاً در همین آیه 81 سوره مائده آمده است: «وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ» که «مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ»، دیگر مسئله معاد نیست، بلکه دستوراتی است که پیامبر(صلي الله عليه وآله) به عنوان شریعت برای مردم بیان می‌کند. در سوره غافر آمده: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»^[11]، در این آیه اصلاً «يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» نیامده. جاهای هم هست که ایمان به آخرت آمده، اما ایمان به خدا نیامده مانند سوره مؤمنون: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبُون»^[12]، یا سوره نحل: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»^[13].

بنابراین، هر سه نوع در قرآن آمده؛ «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» به تنهایی هست و «بِالْآخِرَةِ» نیست، «بِالْآخِرَةِ» هست و «بِاللَّهِ» نیست و هر دو با هم هست. لذا یک مقارنتی که فی جمیع الموارد بگوئیم این مقارنت وجود دارد نداریم.

پاسخ چهارم: (که جواب اصلی است) آنکه؛ این آیات در بحث ایمان وارد شده و حال آنکه بحث ما الآن، بحث اسلام است. شما نمی‌توانید بگوئید ما قرینه داریم که در تمام این آیات «يُؤْمِنُونَ بِهِ» به معنای اسلام است، در این آیات مسئله ایمان به خدا از ایمان به آخرت جدا نیست، اما چه ربطی به اسلام دارد؟! می‌خواهیم ببینیم چه کسی با چه معیاری مسلمان می‌شود، در این اعتقاد به آخرت یا اقرار به آخرت نیامده. در روایات فراوانی آمده: «الاسلام هو الاقرار بالشهادتين»؛ شهادت به توحید و شهادت به رسالت. به بیان دیگر؛ موضوع بحث ما، اسلام مقابل کفر است، اما این آیات بحث ایمان را مطرح می‌کند و مراد در اینجا، کفر مقابل اسلام نیست.

بررسی دخالت اعتقاد به امامت در حقیقت اسلام

بحث مهم‌تر آن است که؛ آیا اعتقاد به امامت در حقیقت اسلام دخالت دارد یا خیر؟ می‌دانید در میان فقها، بسیاری از فقههای شیعه اعتقاد به امامت را در اسلام دخیل نمی‌دانند، اما برخی از فقها می‌گویند اگر کسی اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و اعتقاد به ائمه اثنا عشر(علیهم السلام) نداشته باشد، کافر و نجس است. از کسانی که این نظریه را دارد، صاحب حدائق(قدس سره) است، ایشان در جلد پنجم حدائق، به سه دلیل استدلال کرده بر اینکه منکر امامت، کافر و نجس است (این یک بحث خیلی مهمی است که ممکن است خودتان هم اطلاع داشته باشید، ولی من لازم می‌دانم مقداری از این بحث در اینجا مطرح شود اگرچه اساس این بحث، باید در کتاب الطهاره مطرح شود).

ادله صاحب حدائق(قدس سره) بر کافر و نجس بودن منکر امیرالمؤمنین(علیه السلام)

صاحب حدائق(قدس سره) سه دلیل اقامه کرده بر اینکه کسی که اقرار به امامت امیرالمؤمنین(علیه السلام) نداشته باشد، «کافر و نجس»، دلیل اول ایشان، روایات مستفیضه، بلکه متواتره است. دلیل دوم؛ ایشان می‌گویند هر کسی اعتقاد نداشته باشد، عنوان ناصبی دارد و ناصبی را همه فقها محکوم به کفر و نجاست می‌دانند و دلیل سوم، این است که تحت عنوان منکر ضروری ببریم یعنی امامت از ضروریات است و منکر ضروری کافر و نجس است.^[14] در اینجا ابتدا به بررسی روایات می‌پردازیم. صاحب حدائق(قدس سره) می‌گوید ما روایاتی داریم که منکر امیرالمؤمنین(علیه السلام) کافر است، روایاتی داریم کسی که معتقد به امیرالمؤمنین(علیه السلام) است، داخل بهشت و کسی که معتقد نیست، داخل جهنم می‌شود.

روایت اول: موثقه فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام است که حضرت فرمود: «إن الله تعالى نصب علياً عليه السلام علماً بينه وبين خلقه»؛ خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین را به عنوان یک علم و نشانه، بین خودش و بین خلقتش قرار داد، «فمن عرفه كان مؤمناً»؛ هر کس امیرالمؤمنین را بشناسد و قبول کند، مؤمن است، «و من انكره كان كافراً و من جهله كان ضالاً و من نصب معه شيئاً كان مشركاً»؛ کسی کنار امیرالمؤمنین یک علم دیگری بین خدا و خلق قائل شود مشرک است، «و من جاء بولايته دخل الجنة و من جاء بعداوته دخل النار»^[15].

روایت دوم: روایت ابی حمزه است که می‌گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم: «يقول إن علياً عليه السلام بابٌ فتحه الله تعالى»؛ حقیقت امیرالمؤمنین باب است، «من دخله كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً»^[16]، یا این تعبیری که در زیارت جامعه کبیره آمده: «و من وحده قبل عنكم»^[17]، که عکس نقیض این قضیه (یعنی «من وحده»؛ کسی که توحید را برای خدا قائل است، «قبل عنكم»؛ از شما قبول کرده) این‌گونه است که: «من لم يقبل عنكم لم يوحده الله»؛ اگر کسی از شما قبول نکند، توحید ندارد یعنی کسی که شما را قبول نداشته باشد و از شما این معارف را نگیرد، اصلاً توحید ندارد.

بعد از این روایات زیاد داریم که کسی که منکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است کافر است و معتقد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم مؤمن است، بیان شد که یا عنوان مؤمن و کفر برایش آمده یا عنوان جنت و نار آمده، کسی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) است داخل بهشت می‌شود و کسی که نیست داخل جهنم می‌شود. صاحب حدائق (قدس سره) می‌گوید ظاهر روایت این است می‌گوید: «و من انكره كان كافراً»؛ کسی که انکار کند کافر است.

اشکال محقق خویی (قدس سره) به ادله صاحب حدائق (قدس سره)

محقق خویی (قدس سره) در پاسخ صاحب حدائق پاسخ کوتاهی داده و می‌فرماید این روایاتی که شما صاحب حدائق آوردید، دلالت بر کفر مخالف امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، اما «أین النجاسة؟»، دلالت ندارد که اینها نجس‌اند و کفر چون مراتبی دارد (همان‌گونه که اسلام مراتبی دارد، ایمان و شرک مراتبی دارد)، هر کفری مستلزم نجاست نیست و این «و من أنكره كان كافراً»، کفر باطنی را می‌گوید و بحث ما در کفر ظاهری است، آنچه موضوع برای نجاست است، اسلام و کفر ظاهری است، اسلام موضوع برای طهارت ظاهری است و کفر، موضوع برای نجاست ظاهری، آنچه که در این روایات آمده، کفر باطنی مراد است نه کفر ظاهری (که موضوع برای نجاست است).

به ایشان عرض می‌کنیم شما به چه دلیل این را می‌گوئید؟ می‌فرماید ما روایاتی داریم که مناط در اسلام ظاهری (مناط در حقن دماء، توارث و نکاح) همین شهادتین است، وگرنه ما روایات زیادی داریم که می‌فرمایند جمع بین این روایاتی که شما صاحب حدائق گفتید و روایات زیادی که ملاک برای اسلام حقن دماء، توارث و... را می‌گیرد، این است که بگوئیم این روایاتی که می‌گوید منکر امیرالمؤمنین کافر است، مراد کفر باطنی است نه کفر ظاهری (که موضوع برای نجاست است).

ایشان در ادامه می‌فرماید احتمال دومی وجود دارد و آن اینکه اصلاً کفر در این روایات را، در مقابل اسلام قرار ندهیم، بلکه در مقابل ایمان قرار بدهیم و بعد می‌گوید آن حرف اول که می‌گوید مراد کفر باطنی است اظهر است و این روایاتی که داشتیم «بنی الاسلام علی خمس» که یکی از آنها هم ولایت است، آنجا مراد از اسلام، اسلامی که با آن حقن دماء و توارث و... باشد، نیست، بلکه در آنجا مراد از اسلام، ایمان واقعی است نه اسلام ظاهری.

در گذشته بحثی داشتیم در جمع بین این روایاتی که می‌گوید: «الاسلام هو الاقرار بالشهادتين» و روایاتی که می‌گوید: «بنی الاسلام علی خمس الصلاة، الزكاة، الحج، الصوم و الولاية» که در آنجا بحث‌هایی کردیم و این هم یک نکته‌ای است که محقق خویی (قدس سره) می‌فرماید: «بنی الاسلام» یعنی «بنی الایمان» نه اسلام ظاهری که موجب حفظ دم و توارث است، این جواب

اولی که ایشان می‌دهند.

بعد می‌فرماید غیر از این روایات، ارتکاز متشرعه و سیره قطعی بر طهارت اهل خلاف است به این بیان که؛ از زمان ائمه معصومین علیهم السلام شیعیان با اهل خلاف و با اهل سنت معاشرت و مراوده داشتند، ذبایح آنها را می‌خوردند، از آنها گوشت می‌خریدند، طعام آنها را استفاده می‌کردند، هیچ جا در تاریخ نداریم ائمه (علیهم السلام) فرموده باشند اینها نجس هستند، البته نواصب انجس از کلب هستند، حتی محکوم به کفر ظاهری هم هستند، ولی متعارف اهل تسنن ائمه ما و شیعیان و اصحاب ائمه ارتباط اینطوری داشتند مثل ارتباطی که با سایر شیعیان داشتند و هیچ بحث نجاست مطرح نبوده. این یک جواب مختصری است که عرض کردم.^[18]

اما جواب مفصل و دقیق‌تر و عمیق‌تر در فرمایش مرحوم امام در کتاب الطهاره است که ایشان هشت مطلب اساسی در اینجا دارند.^[19]

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ سورة نساء، آیه 59.

[2] □ سورة بقره، آیه 232.

[3] □ سورة توبه، آیه 18.

[4] □ «و «منها»: الاعتراف بالمعاد و ان أهمله فقهاؤنا (قدم) إلا انا لا نرى لإهمال اعتباره وجهاً كيف و قد قرن الايمان به بالايمن بالله سبحانه في غير واحد من الموارد۔ على ما ببالي۔ كما في قوله عز من قائل: إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، و قوله إِنْ كُنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و قوله مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و قوله مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الى غير ذلك من الآيات و لا مناص معها من اعتبار الإقرار بالمعاد على وجه الموضوعية في تحقق الإسلام.» التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة 2، ص: 59.

[5] □ «و أما الإسلام فيكفي في تحققه مجرد الاعتراف و إظهار الشهادتين باللسان و إن لم يعتقدهما قلباً، بأن أظهر خلاف ما أضمره و هو المعبر عنه بالنفاق.» موسوعة الإمام الخوئي، ج 4، ص: 206.

[6] □ سورة منافقون، آیه 1.

[7] □ سورة بقره، آیه 3.

[8] □ «و فيه: إنَّ صرف المقارنة بين الايمان به و الإيمان بالله لا دلالة له على انَّ إنكاره سبب لتحقيق الكفر مستقلاً فإنَّه مضافاً إلى عدم كون المقارنة في جميع الموارد كقوله تعالى الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ إلى قوله تعالى وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ فإنَّك ترى عدم المقارنة في الآية تكون المقارنة في بعض الآيات لأجل كونها بصدد بيان حال المؤمنين و تعريف الايمان دون الإسلام و المسلمين، و في مقام بيان بعض الآثار التي يكون الايمان باليوم الآخر دخیلاً فيها. و بالجملة: إنَّ تلك الآيات المشتملة على المقارنة مسوقة لبيان مثل أوصاف المتقين و العامين للمساجد و المستحقين لأنعم الله في الدار الآخرة لا لبيان أركان الإسلام في مقابل الكفر الذي يكون من آثاره الطهارة و حقن الدماء فكيف يمكن أن يرفع اليد بسببها عن الروايات الكثيرة الدالة على انَّ الإسلام هو الإقرار بالشهادتين أو الالتزام بتقييدها بها. نعم قد عرفت أنَّه لا محيص عن الالتزام بكون إنكار المعاد موجباً للكفر لأنَّ الاعتقاد به من ضروريات الإسلام بحيث لا يكاد يخفى على من اعتقد بالنبي و معجزته الباهرة فإنكاره يستلزم إنكار النبوة و لأجله يوجب الكفر فلا يكون له موضوعية أصلاً.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة – النجاسات و أحكامها، ص: 245-246.

[9] □ سورة مائده، آیه 81.

[10] □ سورة بقره، آیه 4.

[11] □ سورة غافر، آية 7.

[12] □ سورة مؤمنون، آية 84.

[13] □ سورة نحل، آية 22.

[14] □ الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج 5، ص: 180.

[15] □ «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جُمهُورٍ عَنْ يُوسُفَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا (عليه السلام) عَلَمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ - فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا - وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا - وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا - وَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.» وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُوسُفَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ مِثْلُهُ وَ زَادَ «وَمَنْ جَاءَ بِعِدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ». الكافي 1 - 437 - 7؛ عنه وسائل الشيعة، ج 28، ص: 354، ح 34951-48.

[16] □ «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا ع بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا - وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا - (وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ - الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِمْ الْمَشِيئَةُ)». الكافي 2 - 388 - 16؛ عنه وسائل الشيعة، ج 28، ص: 354، ح 34952-49.

[17] □ من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص: 615.

[18] □ «قد وقع الكلام في نجاسة الفرق المخالفة للشيعة الاثني عشرية و طهارتهم. و حاصل الكلام في ذلك ان إنكار الولاية لجميع الأئمة - ع - أو لبعضهم هل هو كإنكار الرسالة يستتبع الكفر و النجاسة؟ أو ان إنكار الولاية إنما يوجب الخروج عن الايمان مع الحكم بإسلامه و طهارته. فالمعروف المشهور بين المسلمين طهارة أهل الخلاف و غيرهم من الفرق المخالفة للشيعة الاثني عشرية و لكن صاحب الحقائق «قده» نسب الى المشهور بين المتقدمين و الى السيد المرتضى و غيره الحكم بكفر أهل الخلاف و نجاستهم و بنى عليه و اختاره كما أنه بنى على نجاسة جميع من خرج عن الشيعة الاثني عشرية من الفرق. و ما يمكن أن يستدل به على نجاسة المخالفين وجوه ثلاثة: «الأول»: ما ورد في الروايات الكثيرة البالغة حد الاستفاضة من أن المخالف لهم (عليهم السلام) كافر و قد ورد في الزيارة الجامعة: «و من وحده قبل عنكم» فإنه ينتج بعكس النقيض ان من لم يقبل منهم فهو غير موحد لله سبحانه فلا محالة يحكم بكفره. و الاخبار الواردة بهذا المضمون و ان كانت من الكثرة بمكان إلا أنه لا دلالة لها على نجاسة المخالفين إذ المراد فيها بالكفر ليس هو الكفر في مقابل الإسلام و انما هو في مقابل الايمان كما أشرنا إليه سابقا أو انه بمعنى الكفر الباطني و ذلك لما ورد في غير واحد من الروايات [2] من ان المناط في الإسلام و حقن الدماء و التوارث و جواز النكاح إنما هو شهادة ان لا إله إلا الله و أن محمدا رسوله و هي التي عليها أكثر الناس و عليه فلا يعتبر في الإسلام غير الشهادتين فلا مناص معه عن الحكم بإسلام أهل الخلاف و حمل الكفر في الاخبار المتقدمة على الكفر الواقعي و ان كانوا محكومين بالإسلام ظاهرا أو على الكفر في مقابل الايمان إلا أن الأول أظهر إذ الإسلام بنى على الولاية و قد ورد في جملة من الاخبار ان الإسلام بنى على خمس و عدّ منها الولاية و لم يناد أحد بشيء منها كما نودي بالولاية، كما هو مضمون بعض الروايات فبانتهاء الولاية ينتفي الإسلام واقعا إلا أن منكر الولاية إذا أجرى الشهادتين على لسانه يحكم بإسلامه ظاهرا لأجل الاخبار المتقدمة هذا كله مضافا الى السيرة القطعية الجارية على طهارة أهل الخلاف حيث ان المتشرعين في زمان الأئمة - ع - و كذلك الأئمة بأنفسهم كانوا يشتركون في اللحم و يرون حلية ذبائحهم و يباشرونهم و بالجملة كانوا يعاملون معهم معاملة الطهارة و الإسلام من غير ان يرد عنه ردع. «الثاني»: ما ورد في جملة من الروايات من ان المخالف - ع - ناصب و في بعضها: ان الناصب ليس من نصب لنا أهل البيت، لأنك لا تجد أحدا يقول: انا أبغض محمدا و آل محمد و لكن ان الناصب من نصب لكم و هو يعلم أنكم تتولونا و أنكم من شيعتنا و الجواب عن ذلك ان غاية ما يمكن استفادته من هذه الاخبار ان كل مخالف للأئمة - ع - ناصبي إلا ان ذلك لا يكفي في الحكم بنجاسة أهل الخلاف، حيث لا دليل على نجاسة كل ناصب، فان النصب انما يوجب النجاسة فيما إذا كان لهم - ع - و أما النصب لشيعتهم فان كان منشأه حب الشيعة لأمر المؤمنين و أولاده - ع - و لذلك نصب لهم و أبغضهم فهو عين النصب للأئمة - ع - لأنه إعلان لعداوتهم ببغض من يحبهم. و أما إذا كان منشأه عدم متابعتهم لمن يروونه خليفة للنبي - ص - من غير ان يستند الى حبهم لأهل البيت - ع - بل هو بنفسه يظهر الحب لعلي و أولاده - ع - فهذا نصب للشيعة دون الأئمة - ع - إلا أن النصب للشيعة لا يستتبع النجاسة بوجه لما تقدم من الاخبار و السيرة القطعية القائمة على طهارة المخالفين فالنصب المقتضي للنجاسة إنما هو

خصوص النصب للأئمة (عليهم السلام)». التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة 2، ص: 86-83.

[19] كتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديث)، ج 3، ص: 429.